

استلهاام التراث الثقافى لى الاعشى الكبىر

جواد صالحى

الدكتور عبد على فىض الله زاده

الملخص

التراث هو أحد أهم الموروثات التى تركها لنا القدماء، و أحد المصادر الهامة التى استلهمها الشعراء وذلك لأن استيحاء التراث وتوظيفه فى الإبداع الشعري وسيلة تساهم فى إغناء التجربة الشعرية، ولأنها وسيلة تخلق توازناً بين الماضي والحاضر، وتزود النص الشعري بطاقات فنية ثرية. فقد نظروا الشعراء الجاهليين إلى تراثهم نظرة استلهاام، عايشوه وانصهروا فيه بأشعارهم، وربطوه بقضاياهم وتجاربهم، واستمدوا من مصادره المتعددة ما يعينهم على التعبير عن رؤاهم، وأفكارهم، ونظرتهم للكون، الاعشى احد من هولاء الشعراء الذى تآثر بتراث عصره او ما قبل عصره و استدعاه فى اشعاره و تختص هذه الدراسة على نظر فى استلهاام التراث الثقافى الذى هو مزيج من المعتقدات الدينية، والتاريخ، والأساطير، والخرافات، والقصص، وتكمن أهمية هذا البحث، فى أنه تبرز عن ابعاد من فكر الإنسان الجاهلى، الذى يعتبر جزءاً من فكر الانسان القديم، وتلاقى أساطير القديمة للشعوب و اديانهم و تاريخهم، و اظهار قدرة الشاعر الأعشى على الإستلهاام منها و استدعائها فى شعره.

الكلمات الدليلية: الشعر الجاهلى، الاعشى، التراث الثقافى، العصر الجاهلى

1.- خريج الماجستير فى اللغة العربية و آدابها بجامعة الشهيد بهشتى، طهران/ ايران،

j.salehie2009@yahoo.com

أدرس: ايران، همدان، صالح آباد، خيابان كريمى، كوجه پرورش، پلاك 49743

تلفن تماس: 00989182175462

2- استاذ مساعد فى جامعة الشهيد بهشتى، طهران/ ايران

A-faizullah@sbu.ac.ir

أدرس: ايران، تهران، اوين، بلوار دانشجو، دانشگاه شهيد بهشتى، دانشكده ادبيات و علوم

انسانى، گروه زبان و ادبيات ع الهام گيرى از سنت فرهنگى در شعر اعش 1 - جواد صالحى

2- دکتر عبد علی فیض الله زاده

چکیده

سنت یک پدیده ی کهن و پویا با مضامین متعدد دینی، تاریخی، اجتماعی، ادبی است که شاعران از آن به عنوان ابزار الهام بخش شعر و استحکام بخشنده ی برخی از دستاوردها، دانش ها، بصیرت ها و عقاید خویش و عامل اتصال و هماهنگی میان ذائقه ی فرهنگی و معنوی گذشتگان تأثیر می پذیرند.

اعشی یکی از شاعران برجسته دوره جاهلی است که از سنت های دوره ما قبل و یا دوره ی معاصر تأثیر پذیرفته است. این پژوهش، سنت های فرهنگی به کار گرفته شده در شعر این شاعر را که مشتمل بر داستان ها و اساطیر کهن، تاریخ، اعتقادات و باورها و مناسک و شعایر بدوی-جاهلی است، مورد بررسی قرار می دهد که اهمیت آن در نمایاندن افکار بشر قدیم و نبوغ و قدرت و فرهنگ اعشی در الهام گیری از سنت فرهنگی و همچنین دال بر ارتباط میان ادیان و اساطیر و تاریخ و فرهنگ اعراب با سایر ملت ها می باشد.

کلید واژگان

شعر جاهلی، اعشی، سنت فرهنگی، دوره ی جاهلی

1- فارغ التحصیل دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید بهشتی. تهران

2- استادیار دانشگاه شهید بهشتی. تهران

مقدمه

شعر جاهلی یکی از قدیمی ترین انواع شعر عربی به شمار می آید و دستاوردی است که یک ملت اصیل با زبان و فرهنگی متفاوت از سایر ملل، آن را به نظم درآورده است. شعر این دوره، که تمامی واقعیت ها و ابعاد جامعه آن زمان را به تصویر کشیده است و همچنین به سبب مشتمل بودن بر تمامی ابعاد فرهنگ و تمدن و افکار و ارزش ها و اعتقادات و آئین ها و رسوم و اساطیر و حکایت ها و قصه ها، هویت اعراب به شمار می آید. دکتر عزالدین اسماعیل می گوید: «هرگاه از اعراب سخن به میان آید، شعر با آنها نیز ذکر می گردد؛ شعری که در حد خود

به پختگی و نضج رسیده است و در درون انسان عرب ریشه دوانیده است. این اشعار تمامی جوانب زندگی روحی و فکری را در خود جای داده است؛ تا جایی که متاخرین از آن به عنوان دیوان العرب و هویت زندگی اعراب یاد کرده اند.» (اسماعیل، 1971م: 17)

سنت با همه انواع و مضامین و مولفه هایش یکی از مهمترین منابعی است که شاعران جاهلی نه تنها در ایجاد اغراض شعری و تصاویر هنری از آن بهره برده اند؛ بلکه آن در تفسیر پدیده های جهان هستی و نوع نگاه شاعران نسبت به جهان و انسان موثر واقع شده است و بررسی این پدیده در ادبیات و بخصوص در شعر دوره ی جاهلی از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ چرا که آن به گذشته ملت عرب اشاره دارد و بررسی در مورد آن می تواند میان فرهنگ و ادیان و تاریخ و اسطوره های عرب و سایر ملل رابطه ای برقرار سازد.

اعشی یکی از شاعران برجسته دوره جاهلی است که در میان سایر شعراء مقام و منزلتی بس رفیع دارد. او با نبوغ خویش توانسته تمامی سنت های ادبی؛ یعنی سنت فرهنگی، دینی، تاریخی، اسطوره ای و .. را در اشعارش به کار گیرد، که ما در این پژوهش قصد داریم عناصر سنت فرهنگی و بازتاب آن را در اشعار وی مورد بررسی قرار داده و برخی از حقایق را با تکیه بر آنها آشکار سازیم.

سؤال های تحقیق

1- آیا اعشی از سنت فرهنگی دوره ما قبل و یا دوره معاصر خویش به عنوان یک پدیده ی الهام بخش و استحکام بخشنده ی تجربه و تصاویر و اصالت شعری، تاثیر پذیرفته است؟

2- آیا بررسی شعر اعشی با تکیه بر سنت فرهنگی می تواند منبعی برای شناخت بعضی از جوانب زندگی دوره ی جاهلی تلقی گردد؟

3- کدام عوامل در شناخت و بکار گیری سنت فرهنگی توسط اعشی نقش پر رنگی داشته است؟ و این عامل چه تاثیری بر شعر او گذاشته است؟

فرضیه ها

- دین به عنوان یکی عناصر سنت فرهنگی، بیشترین تاثیر را در شعر اعشی داشته است.

-بررسی سنت فرهنگی در اعشی می تواند میان تاریخ، اسطوره، دین و فرهنگ اعراب و سایر ملت ها ارتباط برقرار سازد

اهداف

-نمایان ساختن قدرت اعشی در به کار گیری این سنت های ادبی.

-آشکار ساختن جنبه هایی از افکار انسان دوره جاهلی.

-پیدا کردن نقاط مشترک در فرهنگ، تاریخ و اسطوره های بشر قدیم.

-ایجاد یک پل ارتباطی میان گذشته و حال.

ضرورت و پیشینه تحقیق

در بعضی از کتاب ها و پژوهش ها سنت به صورت گذرا و یا به شکل کلی، مورد بررسی قرار گرفته است. دو پژوهشی که سنت در ادبیات قدیم را مورد بررسی قرار داده، که یکی از آنها با عنوان استدعاء التراث فی شعر نابغة الذبیانی از محمد الحرباوی نگارش یافته و پژوهش دیگر با عنوان استخدام التراث فی الشعر العباسی الثانی از حسام جیلی تالیف گردیده است. در ادبیات معاصر و بخصوص شعر معاصر، پژوهش های مفیدی در زمینه سنت و نقش آن در شکل گیری قصیده مدرن صورت گرفته است. از جمله این پژوهش ها می توان به کتاب هایی مانند کارکرد سنت در شعر معاصر از دکتر احمد عرفات الضاوی، الشخصیات التراثیة فی الشعر العربی المعاصر از دکتر علی عثری زاید، و التراث فی شعر البیاتی از سامح الرواشد اشاره کرد.

جدید بودن این پژوهش با عنوان " الهام گیری از سنت فرهنگی در شعر اعشی " از این جهت حائز اهمیت می باشد که سنت فرهنگی به عنوان یکی از پدیده های مهم شعری و مبهم با عناصرش در شعر اعشی مورد بررسی قرار می گیرد؛ چرا که پژوهش در این مورد و یافته های آن، می تواند در مورد شعر سایر شاعران جاهلی نیز صادق باشد.

تعریف و مفهوم سنت

سنت همان آثار علمی و هنری و ادبی است که پیشینیان برای ما به جا گذاشته اند و آن در مقایسه با سنت های عصر حاضر، پدیده ی ارزشمندی به شمار می آید. (وهبة، 1997م: 53) جبور عبدالنور یک تعریف کلی از آن ارائه می دهد و می گوید: «آداب و عادات و تجارب و فنون و علومی را که در طی زمان در مردم جمع شده، سنت است و در اصول اجتماعی و اخلاقی و انسانی و سیاسی و تاریخی انسان، عنصر اصلی قلمداد می شود و رابطه انسان را با نسل های گذشته که در به وجود آمدن و غنی ساختن آن نقش داشته اند، محکم می گرداند.» (عبدالنور، 1979م: 63) سنت درنگاهی دیگر، عقیده و شریعت و زبان و ادبیات و عقل و ذهنیت، معرفی گردیده است. (الجابری، 1991م: 24) تعریف ادونیس از سنت، همیشه با وی در تناقض است. سنت از نظر او گاه به معنای اصول یعنی شعر جاهلی، قرآن و حدیث است؛ یعنی شعر عباسی، اندیشه فلسفی و فقهی را قرائتی از سنت به حساب می آورد نه خود سنت. وی در جای دیگر بر این باور است که سنت همان اصول و فروع باهم است؛ یعنی ثابت و متحول. باز در جایی دیگر، سنت را متعدد و فراوان میداند؛ یعنی سنت ها نه سنت واحد. (علاق، 1388هـ: 14) گاه ادونیس از تعریف سنت به عنوان دستاوردهای مشخص به تعریف از حیث تاثیر آن بر واقعیت زندگی معاصر خارج می شود. سنت از نظر او «آثار و نوشته ها و دستاوردهایی نیست که از گذشته به ارث برده ایم، بلکه همان نیروهای زنده ای هستند که ما را به سوی آینده سوق می دهند.» (همان: 15) اما برخی دیگر همچون بیاتی سنت را مقید به شروطی می دانند، بیاتی بر این باور است که سنت یک تجربه انسانی و مجموعه دستاوردها و معرفت هایی است که قدرت دوام و استمرار در زمان را دارد. (الضاوی، 1384هـ: 20) بیاتی به سنت به صورت مجرد و انتزاعی نمی نگرد. البته واقعیت از نظر او فراگیرتر از این است؛ چون قدیم و جدید را با هم در بر می گیرد. وی سنت و نوگرایی را با هم در تعامل پیوسته آنها نظم می بخشد. وی معتقد است در سنت جنبه های سلبی وجود دارد که از یک سو مانع حرکت واقعیت می گردد و از سوی دیگر از دیگری (بیگانه) چیزهایی را می پذیرد که وضع حال را به افق هایی فراخ تر و ژرف تر سوق می دهد. (علاق، 1388هـ: 14)

جنبه های سلبی سنت از نظر بیاتی همان چیزهایی است که با ارزش ها و هنجارهای اجتماعی و اخلاقی و ملی و دینی یک ملت در تعارض است و می تواند عامل از بین رفتن فرهنگ و تمدن و انحطاط تلقی گردد.

صلاح عبدالصبور نیز سنت را همان سنت کلاسیک یونانی، رومی و عربی می داند. (الضاوی، 1384هـ: 20) و آن را از نظر شاعر چنین تعریف می نماید: «واژه سنت نزد معلمان زبان و ادبیات از حیث مفهوم آسان است؛ چون سنت از نظر آنان تمام چیزهایی است که گذشتگان نوشته و در کتابها ماندگار شده است. اما سنت از نظر شاعر، آن آثار و نوشته هایی است که او می پسندد. سنت از نظر وی آن است که غذای روحی و سرچشمه الهامش را در آن می یابد و نمونه هایی است که از آن متأثر می گردد. وی همیشه در پی آن است که زنجیره ای از نیاکان و اجداد را در خاندان شعر بیاید». (علاق، همان: 16)

در دیدگاه صلاح عبدالصبور دو مورد را باید یادآور گشت؛ اول اینکه وی به جنبه های منفی سنت انسانی که می تواند با ارزش -ها و میراث بشری در تعارض باشد، توجه نکرده و دیگر اینکه او سنت را یک پدیده ی جامد و بی روح می داند، در حالی که سنت یک پدیده ی سیال و پویا با ماهیت فرهنگی است.

به هر حال می توان گفت که سنت همان اصول و قواعد، شکل ها صورت های ادبی و فرهنگ گذشتگان و مؤید تلاش و دستاوردهای نیاکان با مضامین یا ماهیت متعدد دینی و ادبی و فکری و فرهنگی و هنری و اخلاقی است و جزئی از واقعیت زندگی به شمار می آید که از طریق آداب و رسوم و ممارست از نسلی به نسل دیگر منتقل گردیده که همواره به صورت موضوع، قالب یا صنعتی خاص در آثار ادبی تکرار می شود و شاعران و نویسندگان به میزان با استعداد و نبوغ خویش از آن بهره می برند و شعر خویش را با تکیه بر آن غنی و مستحکم می سازند.

سنت فرهنگی در شعر اعلی

- اسطوره

اسطوره در لغت به معنی سخنانی است که هیچ پایه و اساسی ندارند. (ابن منظور، بی تا، ذیل سطر) و در اصطلاح داستان های کهنی است که زمانی در نزد اقوام باستانی حقیقت تلقی می شده است؛ اما امروز جنبه ی افسانه ای یافته و کسی بدان باور ندارد. کار اسطوره توضیح و تفسیر و شرح اعمال خارق العاده و اتفاقات مافوق طبیعی است و عمدتاً داستان هایی درباره ی خدایان و نیروهای شگفت آفرین و اعمال برجسته ی قهرمانان و... است. از این رو اسطوره ماهیتاً با روایت های مذهبی یکی است و در اعصار کهن جنبه ی تقدس داشته است و لذا گفته اند اسطوره مذهبی است که دیگر امروز بدان باور نداریم. (زکی، 1967م: 43؛ شمیسا، 1388هـ: 269-270)

اسطوره های قدیمی عربی منبع غنی و پر باری است که جنبه ی مهمی از جوانب زندگی عقلی در عصر جاهلی را تشکیل می دهد و بر شناخت عرب جاهلی - به نوعی از انواع - از اساطیر ملل دیگر که با آنها در ارتباط بودند دلالت دارد.

شاعران دوره ی جاهلی در به کار گیری بنیاد های اساطیری در شعر سرآمد بودند و از جمله این شاعران، اعشی است که به عنوان شاعر برجسته ی این دوره، شعرش منبع پر بار اسطوره و سنت های دوره ی جاهلی به شمار می آید. اعشی توانسته با نبوغ خویش بسیاری از داستانها و یا شخصیت های اساطیری را در اشعارش به کار گیرد که ما در این بخش به ذکر چند نمونه از آنها بسنده می کنیم.

لقمان بن عاد و لید

لقمان بن عاد یکی از شخصیت هایی است که اعراب بسیار از وی یاد کرده اند و مقام و منزلتش را بزرگ داشته و شاعران نیز قهرمانی های او را ستوده اند. قدمات نیز از وی صورت اسطوره ای ترسیم کرده اند: «لقمان صدها سال عمر کرد، او از ریشه ی درختان تغذیه می کرد، سر و جثه ای بزرگ داشت و خوردن او ضرب المثل شده بود.» (ابوسوایلم، 1991م: 188-189) البته برخی او را یک برده ای از اهل اتیوپی معرفی کرده اند و حکایاتی آموزنده، مانند داستان برده

ی آیسوپ که یکی از داستانهای معروف یونانی است را منقول از او دانسته اند. (کاوندیش، 1387هـ: 167)

اعشی درباره ی او می گوید:

إِنَّ لَقِيمًا وَ إِنَّ قَيْلًا وَ إِنَّ لَقْمَانَ حَيْثُ سَارُوا

لَمْ يَدْعُوا بَعْدَهُمْ عَرَبِيًّا فَغَنَيْتُ بَعْدَهُمْ نِزَارًا

(الحثی، 2004: 167)

ترجمه ی ابیات: «لقیم و قیل و لقمان همگی مردند. بعد از آنها کسی بر جای نماند، تا اینکه نزار روی کار آمدند.»

این ابیات در واقع اشاره به داستان اسطوره ای درباره لقمان می باشد که می گوید: عمر لقمان به اندازه ی عمر هفت کرکس بوده است و هرگاه یکی از آنها می مرد، یکی دیگر به جای کرکس قبلی تعیین می شد و آخرین کرکس لُبد نام داشته و عمر طولانی داشته است. اعراب از طولانی بودن عمر کرکس بسیار سخن گفته اند و عمر کرکس و کرکس لُبد را ضرب المثل کرده اند. (المسعودی، 1938م، ج 1: 488)

به نظر می رسد که این تصویر شعری در اندیشه ی قدام و سنت های شعری رسوب کرده بود و اعشی آن را به منظور بیان نوع نگاه خویش نسبت به جهان هستی و زندگی و همچنین پند و اندرز دهی به کار برده است و اینکه اعشی فقط به شخصیت لقمان پرداخته و سخنی از زندگی و سرانجام او نگفته، دال بر این است که وی از داستان اسطوره ای که پیرامون لقمان بوجود آمده بود، آگاهی کامل داشته است.

زرقاء الیمامه

زرقاء الیمامه یکی از شخصیت های تاریخی است که پیرامون وی اساطیر و داستان های بسیاری به وجود آمده است. زرقاء از قبیله ی جدیس بود. او در یمامه – زادگاه اعشی- سکونت

داشت. اسم این شهر در آن زمانی که زرقاء در آن سکونت داشت، «جو» نامیده می شد، ولی چون او را بر دروازه ی این شهر بر دار زدند و چشمانش را از حدقه بیرون کشیدند، به دستور پادشاه وقت، این شهر یمامه نام گرفت. (الحموی، 1990، ج 5: 510) زرقاء دارای چشمانی کبود بود که اشخاص را به فاصله ی یک روز و یک شب می دید، او تیزبین ترین مخلوق خداوند بود. گفته اند که وی اولین کسی است که با ائمه، سرمه به چشم کشیده است، از این رو چشمان او در نظم و نثر ادبیات، ضرب المثل بینایی و راست بینی شده است. □ (علی، 1970م، ج 1: 334؛ المسعودی، 1938م، ج 2: 52)

اعشی در قصیده ای به هنگام نصیحت دخترش از او می خواهد که مانند زرقاء غیاب برادران مسافرش را تحمل کرده و با شوق و امید در انتظار بازگشت آنها باشد:

كُونِي كَمَثَلِ التِّي إِذْ غَابَ وَافِدُهَا أَهْدَتْ لَه مِنْ بَعِيدٍ نَظْرَةً جَزَعًا
وَ لَا تَكُونِي كَمَنْ لَا يَرْتَجِي أَوْبًا لِيَذِي إِغْتِرَابٍ وَ لَا يَرْجُو لَهُ رَجْعًا

(الحتی، 2004م: 200)

ترجمه ی ابیات: «مانند کسی (زرقاء) باش، وقتی که برادرانش از وی دور شدند، همواره با شوق و امید، چشم انتظار آنها بود و بدبین مباش مانند کسی که هیچ امیدی به بازگشت مسافر از سفر ندارد.»

و در جای دیگر داستان زرقاء و آنچه که از حسان تبع نقل گردیده را، اینگونه به نظم می کشد:

إِذْ نَظَرْتُ نَظْرَةً لَيْسَتْ بِكَاذِبَةٍ إِذْ يَرْفَعُ الْأَلْ رَأْسَ الْكَلْبِ فَاِرْتَفَعَا
قَالَتْ أَرَى رَجُلًا فِي كَفِّهِ كَتِفٌ أَوْ يَخْصِفُ النَّعْلَ لَهْفِي أَيَّةً صَنَعَا
فَكَذَّبُوهَا بِمَا قَالَتْ فَصَبَّحَهُمْ ذُو آلِ حَسَانَ يُزْجِي الْمَوْتَ وَ الشَّرْعَا
فَأَسْتَنْزَلُوا أَهْلَ جَوْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ وَ هَدَمُوا شَاخِصَ الْبَنِيَانِ فَاِئْتَضَعَا

(همان: 200)

ترجمه ی ابیات: «چشمان زرقاء به او خیانت نمی کرد، در حالی که سراب بر کوه «راس الكلب» درخشیدن می گرفت. او گفت مردی را می بینم که استخوان کتفی در دست دارد و یا کفشی را وصله می کند، وای بر من که نمی دانم چه می کند. قومش گفتار وی را تکذیب کردند و صبحگاهان، سپاه حسان در حالی که مرگ را به دنبال می کشیدند و نیزه های بلند همراه داشتند، ایشان را فرو کوفتند. و ساکنان شهر جو را از منازلشان به زیر کشیدند و خانه هایشان را با خاک یکسان و ویران ساختند.»

سطیح کاهن

شاعر در بیت دیگری علاوه بر زرقاء از شخصیت اسطوره ای دیگری به نام سطیح الذئبی سخن به میان می آورد:

ما نَظَرْتُ ذَاتُ أَشْفَارٍ كَنَظَرَتِهَا حَقًّا كَمَا صَدَقَ الذَّئْبِيُّ إِذْ سَجَعَا

(الحتی، 2004م: 200)

ترجمه ی بیت: «چشم هیچ بیننده ای مانند چشمان صادق و تیزبین زرقاء نبود، همچنان سطیح کاهن که به درستی پیشگویی می کرد.»

نام اصلی سطیح، ربیع و از قبیله ی ذنب است. او از مشهورترین کاهنان بود که در یمن می زیست. داستان سطیح به اسطوره نزدیک تر است تا به واقعیت. در مورد او گفته اند: سطیح همچون جامه و پارچه تا زده می شده و همچنین چین می خورده است و به جز جمجمه هیچ استخوانی در بدن وی وجود نداشته است. او در روزی متولد شد که زن کاهنی به نام ظریفه از دنیا رفت و قبل از مرگش سطیح را فراخواند و آب دهانش را بر دهان او انداخت و سطیح را آگاه ساخت که بعد از خودش علم و کهانت را وی به ارث خواهد برد. (علی، 1970م، ج: 6: 766) سطیح رویای موبدان و لغزش و شکاف ایوان کسری و سیل عرم را پیشگویی کرده بود. (الحتی، 1390هـ: 391)

باورهای دینی

□□ شعر جاهلی به بقایای اساطیر قدیمی و باورهای رایج دینی دوره ی جاهلی و آنچه را که با ریشه های دینی بدوی و بت پرستی اسطوره ای کهن در ارتباط بوده، پرداخته است. مصطفی الشوری می گوید: «اساطیر جاهلی و علوم آن همان بقایای اخبار و داستان های مبهمی است که میان نسل ها دهان به دهان گشته و اندیشه ی بت پرستی خرافی و یهودیت و مسیحیت را در خود جای داده است.» (الشوری، 1996م: 66) یعنی داستان ها و اساطیری که شاعران این دوره در اشعارشان به کار گرفته اند، در اصل از سنت های مرتبط با ادیان مختلف یا اعتقادات و معبودهای متنوع گرفته شده است و ارتباط و اختلاط اعشی با سایر ملت ها و جوامع این امکان را فراهم کرده تا وی بتواند با استفاده از تصاویر هنری و سنتی رایج جاهلی، بسیاری از ظواهر دینی و عقایدی دوره ی خویش را که مشتمل بر باورهای اولیه و اساطیر خیالی است، در اشعارش به کار گیرد و آن را پایه و اساس شعری تلقی کند. □□□ ما در این بخش، میزان تاثیر پذیری او از این باورها و اعتقادات دینی و فرهنگی و بازتاب آن را در شعر او مورد بررسی قرار خواهیم داد.

باورها و مناسک و شعایر بت پرستی

اعشی فقط به ذکر داستان ها و اساطیر بسنده نمی کند و عبادت ها و بسیاری از شعایر دینی بدوی بت پرستی مردمان دوره ی جاهلی را که تمامی آنها از حیات دینی جاهلیون نشأت می گرفت و مراحل تحول اندیشه ی دینی بدوی را مجسم می کرد، در اشعارش به کار می گیرد.

شوقی در مورد دیانت خود شاعر می گوید: اعشی همچون پدران بت پرست است با همه ی آلودگی ها و گناه کاری ها که بت پرستان داشتند. وی با زندگی گناه آلود و عیاشانه اش طبیعی است که مشرک بوده، و به اسلام یا دین آسمانی دیگری گردن ننهاده باشد (ضیف، 2011م:

337-339)

به هر حال شعر این شاعر برجسته بهترین گواه بر تمامی عبادت ها و مناسک بت پرستی مانند: تقدیس بت ها، تقدیم قربانی و طواف پیرامون آنها، می باشد که ما به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم.

اعشى در مورد عبادت انصاب و اصنام و توسل به آنها می گوید:

فَاِذَا عَبَيْدٌ عَكَّفَتْ عَيْنَا مُسَكَّتٌ عَلَيَّ اَنْصَابَهَا

(الحتی، 2004م: 59)

ترجمه ی بیت: «و چون بندگان آنجا ساکن هستند، به بت ها متمسک شده اند»

او در جای دیگر به مناسک و شعایری که در زمان های مشخصی چون نماز و حج در معابد به جا آورده می شد و سایر عبادت هایی که به منظور قرب به خدایگان صورت می گرفت اشاره می کند:

لَعَمْرُ الَّذِي حَجَّتُ فُرَيْشَ فَطِينَهُ لَقَدْ كِدْتَهُمْ كَيْدَ امْرِئٍ غَيْرِ مُسْنِدٍ

(همان: 132)

ترجمه ی بیت: «قسم به کسی که قریش برای آن به حج می آیند تو دشمنانت را چون انسان حلال زاده فریفتی»

و می گوید:

يَطُوفُ الْعُقَاةُ بِأَبْوَابِهِ كَطُوفِ النَّصَارَى بِبَيْتِ الْوَتَنِ

(همان: 364)

ترجمه ی بیت: «درخواست کنندگان پیرامون درهای آن طواف می کنند مانند طواف نصاری پیرامون بتکده ها»

حقیقت آن است که مهمترین شعایر دینی بدوی در موسم حج و در مکان های مقدس اعراب یکجانشین در شهرها، متجلی می شده است، همچنان منات و لات و عزى که در مدینه و طائف و مکه قرار داشتند. (الحوث، 1390هـ: 210)

اعشى به رسم سنت جاهلیون به کعبه و بیت الله حرام که از مهمترین مراکز دینی بت پرستی به شمار می آمد قسم می- خورد و از تقدیم قربانی که مهمترین شعایر بت پرستی بود، یاد می کند :

إِنِّي لَعَمْرُ الَّذِي خَطَّتْ مَنَاسِمَهَا تَخْذِي وَ سَبَقَ إِلَيْهِ الْبَاقِرُ الْعُيْلُ

(الحتی، همان: 287)

ترجمه ی بیت: «قسم به بیت الله حرامی که شتران از هر مکانی به آنجا می آیند و گاوهای قربانی به سوی آن رانده می شوند»

یکی از مهمترین اعتقادات دوره ی جاهلی در تقدیم نذر و قربانی این بود که مردمان این دوره خون گرم را از قربانگاه برای معبود می بردند و سرت ها را به قصد کسب رضایت با آن آغشته می کردند و همچنین گوشت و خون قربانی را به گوشت و خون پرستندگان می مالیدند. (دغیم، 1995م: 195)

اعشی در بیت دیگری به کعبه ای قسم می خورد که آن را قصی و ابن جرهم بنا کرده اند:

فَأَنِّي وَتَوْبِي رَاهِبِ اللَّحِّ وَاللَّيِّ بِنَاهَا قُصَيِّ وَ الْمُضَاضُ بِنُ جُرْهُمِ

(الحتی، 2004م: 350)

ترجمه بیت: «من به جامه های راهب اللج(کنایه از اعمال شایسته) و کعبه ای که قصی و مضاض بن جرهم آن را بنا کردند، قسم می خورم»

این نوع تقدس بخشی به معابد از طریق تقدیم قربانی و سوگند خوردن به آنها از اعتقاداتی نشأت می گرفت که در آن، بت ها دارای قوای غیبی و غیر مرئی پنداشته می شدند.

نشان دین مسیحیت

علاوه بر این باورها و اعتقادات و مناسکی که اعشی از آنها سخن به میان آورده، بعضی از نشانه ها و نماد های ادیان دیگر مانند مسیحیت در شعر وی مشهود است. برخی از قداماء و معاصرانی که شرح حال زندگی او را تالیف کرده اند، معتقدند که وی مسیحی بوده است. آنها برای گفته های خود استناد ارائه می دهند. برخی می گویند: «ساکنان یمامه از قوم بنی حنیفه هستند که در حجر اقامت داشتند و مسیحیت در میان آنها رواج پیدا کرده بود.» (التنوجی، بی تا: 75) و برخی دیگر به مسیحی بودن راوی او یحیی (یونس) ابن متی استناد کرده اند. (الاصفهانی، 1995م، ج: 9: 112)

یکی از نشانه های مسیحیت که اعشی در اشعارش از آن نام برده، کعبه ی نجران است. نجران مهمترین سرزمین مسیحیان یمن بود و بر اساس دین مسیح تأسیس شده بود. کنیسه نجران یا کعبه ی نجران مهمترین اثر مسیحی این سرزمین است که در چهل کیلومتری شهر اخرو در جنوب سرزمین نجران واقع شده بود که افراد صاحب حاجت و ترسیده به آن پناه می

بردند. (همان، ج 11: 381؛) كعبه نجران در برخی از منابع با نام های مختلفی، مانند بیعة النجران و دیر نجران آمده است. (البکری، 1983م، ج 1: 70)

او در مورد این مکان دینی می گوید:

وَ كَعْبَةُ نَجْرَانَ حَتَّمْ عَلَيَّ كِ حَتَّى تُنَاجِي بِأَبْوَابِهَا
نُزُورَ يَزِيدَ وَ عَبْدَ الْمَسِيحِ وَ قَيْسًا هُمْ خَيْرُ أَرْبَابِهَا

(الحتی، همان: 69)

ترجمه ی ابیات: «تنها مقصود تو کعبه ی نجران است و سرانجام در آن اقامت می گزینی. و ما برترین مردان این کعبه یعنی یزید و عبدالمسیح و قیس را زیارت می کنیم»

یکی دیگر از نمادهای مسیحیت سوگند خوردن اسقف ها به صحیفه های دینی (مهارق) است که در کلیساها و معابد به ترتیل و سرود خوانده می شد که اعشی در شعرش بدان اشاره کرده است:

رَبِّي كَرِيمٌ لَا يُكْدِرُ نِعْمَةً وَ إِذَا يُنَاشِدُ بِالْمَهَارِقِ أَنْشِدَا

(الحتی، 2004م: 105)

ترجمه ی بیت: «پروردگار من بخشنده ایست که هیچ نعمتی را مکدر نمی سازد و هرگاه با صحیفه ها برای او دعا خوانده شود، اجابت می کند.»

اعشی در قصاید دیگری، اعیاد و مراسم خاص مسیحیت همچون "یوم الفصح" (همان: 206) و "هنزمن" (همان: 334) ذکر کرده است.

وی در بیت یکی از قصایدش نیز به نواخته شدن ناقوس کلیساها اشاره می کند:

وَ كَأْسٍ كَعَيْنِ الدِّيكِ بَاكَرَتْ حَدَّهَا بِفَتَيَانِ صِدْقٍ وَ النَّوَاقِيسُ تُضْرَبُ

(همان: 46)

ترجمه ی بیت: «جامی مانند چشم خروس بود که آن را قبل از طلوع خورشید به همراه یارانی موافق در لحظه ای که ناقوس ها نواخته می شد، نوشیدم»

اعشی از آئین ها و نمادهای دین یهودیت چیزی در اشعارش ذکر نکرده و فقط به مدح یکی از شخصیت های یهودی به نام سموال بسنده کرده است. (همان: 174)

-اعتقادات و آداب و رسوم اجتماعی

اعتقادات و آئین های بسیاری در کتاب های تاریخی با عنوان "اوابد العرب" آمده است که منظور از آن عجایب و غرائب و خرافات می باشد که اعراب جاهلی به آنها اعتقاد داشتند. بعضی از آنها ادیان تلقی می گردد و بعضی دیگر در حد اصطلاح و یا آداب و رسوم باقی مانده و بعضی هم رنگ خرافات به خود گرفته است که ما به ذکر چند مورد از آنها بسنده می کنیم.

تفأل با تیرها و چوب های قمار از جمله ی این سنت های قدیمی و خرافی است؛ به گونه ای که اعراب جاهلی قبل از اقدام به کاری با این تیرها استخاره می کردند و رأی و نظر خدایگان خود را با آن می سنجیدند و به آن افتخار میکردند. (دغیم، 1995م: 187؛ ضیف، 2011: 85)

اعشی با فخر و مباهات به این سنت عشیره خود اینگونه اشاره می کند:

أخذوا فَضْلَهُمْ هِنَاكَ وَ قَدْ تَجُّ رِی عَلٰی فَضْلِهَا الْقِدَاخُ الْعِتَاقُ

فَإِذَا جَادَتِ الدُّجَى وَضَعُوا الْقِدْ حَ وَ جُنَّ التَّلَاغُ وَ الْأَفَاقُ

(الحتی، 2004م: 227)

ترجمه ابیات: «با فضل و کرم خویش به آنجا می شتابند، همچنان که بهترین تیرهای قمار برای فالگیری و استخاره آماده می شوند. و چون ابرها ببارند و تپه ها و سرتاسر زمین بارور گردد، فالگیری با تیرهای قمار کنار گذاشته می شود»

بنا بر اعتقاد اعراب جاهلی، هرگاه گاو ماده به دلیل گل آلود بودن آب و یا سیراب بودن، آب نمی خورد، گاو نر را برای ورود به آب و یا آشامیدن، می زدند تا گاو ماده به تبعیت از آن تحریک شده و آب بنوشد. اعراب گمان می کردند که جن گاو نر را از نوشیدن آب باز می دارد تا اینکه گاو ماده از نوشیدن آب سر باز زند و هلاک گردد، از این رو آنها با زدن گاو نر، جن را از روی شاخش دور می کردند. (الجاحظ، 1992م، ج: 1: 19)

اعشی می گوید:

لَكَالْتَوْرِ وَالْحِجْيِ يَضْرِبُ ظَهْرَهُ وَمَا ذَنْبُهُ أَنْ غَافَتِ الْمَاءَ مَشْرَبًا

(الحثي، همان: 42)

ترجمه ی بیت: «مانند گاو نری که جنی به صورتش می کوبد و گناه او نیست که گاو ماده از آب خوردن امتناع کند»

شاید این عمل و این گونه طرز تفکر ریشه در آداب و رسوم دینی مذهبی جادویی دارد که در آن گاو نر رمز حاصلخیزی و باروری قلمداد می شد و یا اینکه اعراب با پیش انداختن گاو نر به منظور تحریک ماده گاو در شرب آب خواستار نزول باران و یا ارج نهادن به مقام و منزلت نازل کننده ی باران بوده اند.

مردم دوره ی جاهلی معتقد بودند که هر شاعری معمولاً با یک جن در ارتباط است و شعر را از او الهام می گیرد. (ضیف، 2011م: 196-197) اعشی در یکی از اشعار خود از جنی به نام «مسحل» سخن گفته که با او یکدل و □ یک زبان بوده است.

او می گوید:

دَعَوْتُ خَلِيلِي مَسْحَلًا وَدَعَا لَهُ جُهْنَامَ جَدْعًا لِلْهَجِينِ الْمُذَمَّمِ

(الحثي، همان: 350)

ترجمه ی بیت: «من از شیطان خود "مسحل" و آنها از شاعرشان "جهنام" یاری طلبیدیم و نابود باد "هجین" مذمت شده.»

در جاهلیت، هر نوع آسیب رساندن به نخل ها آسیب رساندن به صاحب آن تلقی می شد و هرگاه قبیله ای درخت نخل قبیله ی دیگر را آتش می زد، زنان به سوگواری و عزا می نشستند. (القیسی، 1970م: 72) اعشی با تشبیهی به این سنت اشاره می کند:

وَ أَيَّامَ حَجْرِ إِذْ يُحَرِّقُ نَخْلَهُ تَأْرِنَاكُمْ يَوْمًا بِتَحْرِيقِ أَرْقَمِ

كَأَنَّ نَخِيلَ الشَّطْرِ غَبَّ حَرِيْقِهِ مَاتِمٌ سُودٌ سَلَبَتْ عِنْدَ مَاتِمٍ

(الحثي، 2004م: 352)

ترجمه ی ابیات: «و چون در ایام حجر، نخل ها سوزانده شد، ما با سوزاندن تعداد زیادی از نخل های شما از شما انتقام گرفتیم. نخل های شط که در حال سوختن بود مانند زنان به پا ایستاده در عزاداری بود که لباس عزا به تن کرده بودند»

از دیگر باورهای خرافی اعراب جاهلی این بود که خون اشراف و بزرگان را شفا بخش مرض هاری و جنون می دانستند. این اعتقاد خرافی از اعتقاد به الوهیت اشراف و پادشاهان نشأت می گرفت.

اعشی گفته:

أَرَانِي وَ عَمْرًا بَيْنَنَا دَقٌّ مَنَشِيمٍ فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا أَنْ أُجَنَّ وَيَكْلَبَا

(همان: 43)

ترجمه ی بیت: «میان من و عمرو کینه و دشمنی وجود دارد. و سرانجام این دشمنی و کینه این است که من دیوانه شوم و عمرو به مرض هاری دچار گردد»

این اعتقادات و آداب و رسوم که که اعشی آنها را در اشعارش به کار گرفته، باورهای قدیمی و خرافات و آداب و رسومی است که برآمده از دین بت پرستی رایج می باشد که ریشه های آن را می توان در ناخودآگاه جمعی و فرهنگ دینی موروثی مردم جاهلی جستجو کرد و تاثیر پذیری و بازتاب آنها در شعر وی، بیانگر میزان فرهنگ دینی وی و همچنین نشانگر قدرت اوست.

داستان و حکایات بناهای تاریخی باستانی

اعشی علاوه بر ذکر داستان شخصیت های تاریخی و اساطیری به بعضی از جنگ های معروف و بناهای تاریخی باستانی مانند شهر هاو قصرها و قلعه ها و یا سایر اماکن اشاره کرده

است. این بناها در نزد قدماء بسیار باشکوه و با عظمت بوده و به سبب زیبایی بنا و یا اهمیت رویدادی که در آنها به وقوع پیوسته، داستان مربوط به آنها رنگ خرافی و اسطوره ای به خود گرفته اند و اخبارشان در میان مردمان دهان به دهان نقل گردیده است.

شهر حضر

شهر حضر در مغرب دجله در 80 کیلومتری مدائن و 140 کیلومتری جنوب غربی موصل و داخل شاهنشاهی اشکانی قرار داشت و در آن دولت نیمه عربی حکم می راند. در قرن سوم میلادی، شاهپور اول و یا دوم وجود آن دولت را در سرزمین خود تحمل نکرد و به نابودی آن همت گماشت. (زریاب خوبی، 1356هـ: 641)

اعشی در قصیده ای آنجا که اندرز می دهد و از نابود شدن زورمندان عبرت می گیرد به شهر حضر اشاره می کند و یاد آور می شود که مردم این شهر، ابتدا در نعمت و رفاه می زیستند، اما سرانجام به دام بلا در افتادند و شاهپور ساسانی آن را فتح کرد و دو سال در آنجا زیست تا اینکه او نیز خود تن به مرگ سپرد:

ألم تُدرِكِ الحَضْرَ إِذْ أَهْلُهُ بُنْعِمَى وَ هَلْ خَالِدٌ مِّنْ نَّعِمِ

أَقَامَ بِهٖ شَاهِبُورُ الْجُنُودِ دَ حَوْلَيْنِ تَضْرِبُ فِيهٖ الْقُدْمُ

(الحثی، 2004م: 318)

ترجمه ی ابیات: «آیا ندیدی که ساکنان حضر در نعمت و آسایش بودند. آیا انسان در ناز و نعمت جاوید است. شاپور با سپاهیانش این شهر را فتح نمود و دو سال تمام در آن زیست.»

سد مأرب

یکی از مهمترین بناهای تاریخی که داستان آن با تاریخ اسطوره ای در آمیخته، سد مأرب است. این سد یکی از بزرگترین سدهای جزیره العرب و همچنین از عجایب جهان قدیم محسوب می شده است. (سالم، بی تا: 97) یاقوت حموی در معجم البلدان این سد را اینگونه توصیف می کند:

سد میان سه کوه واقع شده است، آب سیل این سه کوه یک جا جمع می شود و تنها از یک طرف خارج می شود. در روزگار نخستین این خروج گاه را با سنگ های سخت و فلز روی، سد کرده بودند. همچنین آب چشمه های آن موضع نیز با آب های سیل جمع می شده است و در پشت سد دریاچه ای ایجاد می شده است و هنگامی که مردم می خواستند کشت زارهای خود را آبیاری کنند، به اندازه ی مورد نیاز دریاچه های محکم سد را با روش های کاملاً دقیق و حساب شده می گشودند و بر حسب نیاز خود از آن آب برمی داشتند و سپس آن را می بستند. (الحموی، 1990م، ج4: 102) مآرب در عصر سبائیان درخشیدن گرفت و مانند یک مرکز تجاری بزرگی در مسیر کاروان هایی سربرافراشت که بین حضرموت در جنوب و حجاز در شمال، در رفت و آمد بودند. آثار درخشش و شگفتی که مآرب در سایه ی حکومت سبائیان به آن دست یافته بود، در بنای سدها، معابد، قصرها و قلعه هایی است که بقایای آن تا به امروز بر جای مانده است. (سالم ، بی تا: 97)

اعشی داستان ویران شدن این سد را اینگونه تصویر می کند:

فَفِي ذَاكَ لِلْمُؤْتَسِي أُسْوَةٌ وَ مَأْرَبُ قَفَى عَلَيْهَا الْعَرْمُ
 رُخَامٌ بِنْتُهُ لَهُمْ جَمِيرٌ إِذَا جَاءَهُ مَأْوُهُمْ لَمْ يَرِمُ
 فَأَرَوَى الزُّرُوعَ وَ أَعْنَابَهَا عَلَى سَعَةِ مَأْوُهُمْ إِذْ قُسِمُ
 فَعَاشُوا بِذَالِكَ فِي غِبْطَةٍ فَجَارَ بِهِمْ جَارِفٌ مُنْهَزِمٌ
 فَطَارَ الْقُيُولُ وَ قَبْلَاتُهَا بِيَهْمَاءَ فِيهَا سَرَابٌ يَطْمُ
 فَطَارُوا سِرَاعاً وَ مَا يَقْدِرُوا نَ مِنْهُ لِشُرْبِ صَبِيٍّ فُطْمُ

(الحتی، 2004م: 319)

ترجمه: «در قصه ی سدّ مآرب که سیل عرم آن را نابود کرد برای کسی که عبرت گیرد، پندی است. این سد را حمیر از سنگ برای آنها ساخته بود که چون آب می آمد جلوی آن را می

گرفت. آب این سد، کشتزارها و گوسفندان آنان را فراوان کرد و آب را به ترتیب تقسیم می نمود. و به خاطر همین سد بود که آنان در نعمت و رفاه و آسایش زندگی می کردند و سپس سیلی عظیم آن را ویران ساخت و جمع آنان را پراکنده کرد. بزرگان و سروران حمیر از زن و مرد به سبب همین سیل در بیابان بی آب و علف که در آن سراب بسیار است، فرود آمدند. و به سرعت از میان رفتند در حالی که به اندازه ی نوشیدن طفلی آب نداشتند.»

قصر خورنق

یکی از مشهورترین قصرها که پادشاه حیره نعمان اول دستور داد تا این قصر برای اقامت بهرام گور پسر یزد گرد اول در یک مایلی جنوب نجف فعلی احداث گردد. (علی، 1970م، ج3: 200) این اثر می گوید: یزد گرد که می خواست مکانی مناسب برای اقامت فرزندش بیابد و چون جستجو کرد، او را به مکانی در اطراف یا حومه ی حیره راهنمایی کردند، پس فرزندش بهرام گور را به آن مکان و نزد نعمان فرستاد و به او فرمان داد تا خورنق را به عنوان مسکن برای بهرام در دیار عرب بنا کند. (ابن اثیر، 1384 هـ، ج2: 464) سازنده و طراح این قصر، "سنمار" بوده است که وی بیست سال وقت را صرف ساخت این قصر کرده بود (علی، 1970م، ج3: 200) و گویند چون قصر ساخته شد و عظمت و شگفتی آن چشمان نعمان را خیره ساخت وی ترسید تا سنمار، قصر دیگری با همان شکوه و زیبایی برای شهریار دیگر بنا کند. پس دستور داد تا سنمار را از فراز قصر به زیر انداختند و هرگاه به عملی نیک پادشاه نانشایست دهند، عرب به این داستان مثل زنند و گویند: «جزاه جزاء سنمار.» (المیدانی، بی تا، ج1: 177؛ الحموی، 1990م، ج1: 491)

اعشی در موردش گفته است:

وَ لَا الْمَلِكُ التُّعْمَانُ يَوْمَ لَقِيْتُهُ بِأَمَّتِهِ يُعْطَى الْقُطُوطَ وَ يَأْفِقُ

وَ يُجَبَى إِلَيْهِ السَّيْلِحُونَ وَ دُونَهَا صَرِيْفُونَ فِي أَنْهَارِهَا وَ الْخَوْرَنْقُ

(الحثی، 2004م: 231)

ترجمه ی □ ابیات: « نعمان سوم نیز در آن روز که وی را ملاقات کردم نتوانست از چنگال مرگ رهایی یابد همان کسی که به مردم هدایا و نعمت های فراوان می بخشید و اهالی روستای سیلحون و صریفون که چشمه سارهایش در آن نزدیکی قرار داشت و نیز ساکنان قصر خورنق مالیات های خویش را به دربار وی می فرستاد.»

قصر غمدان

اولین قصر یمن که شگفت انگیزترین و بلند آوازه ترین آن به شمار می آید. راویان اخبار درباره ی بنیان گذار آن آراء متفاوتی اظهار داشته اند. بعضی ها گفته اند که ضحاک آن را بنیان نهاد. (علی، همان، ج3: 531) بعضی حام بن نوح و بعضی دیگر بیوراسب را بنیان گذار آن دانسته اند (النویری، بی تا: 384) و گروهی معتقد هستند که این قصر یکی از کاخ های سه گانه ای است که سلیمان به جنیان فرمان داد تا برای بلقیس بسازند و گروه دیگری بنای آن را به ابو یشرح بن یحصب پنجمین پادشاه سبأ نسبت می دهند و مطابق برخی روایت ها این قصر تا هفت طبقه ارتفاع داشت که بلندی هر طبقه به چهل ذرع می رسید. (الحموی، 1990م، ج1: 491) از عمر بن خطاب روایت شده است که او گفته است: «تا زمانی که غمدان وجود دارد، امور عرب سروسامان نمی پذیرد. و به عثمان گفته شد که کاهنان یمن بر این عقیده اند که ویران کننده ی غمدان، به قتل خواهد رسید، از این رو فرمان داد که آن را دوباره بسازند. به او گفتند اگر تمام مداخل زمین را خرج کنی، نمی توانی آن را چنان که بود، بسازی، از این رو تعمیر آن را رها کرد. آنگاه که کاملاً ویران شد، قطعه چوبی یافتند که با قلع مذاب بر آن نوشته بود: ای غمدان در امان باش زیرا ویران کننده ی تو به قتل خواهد رسید، پس عثمان آن را خراب کرد و کشته شد.» (همان، 1990، ج2: 212)

اعشی می گوید:

وَ أَهْلُ غَمْدَانَ جَمَعُوا لِلدَّهْرِ مَا يُجْمَعُ الْخِيَارُ

فَصَبَّحَتْهُمْ مِنَ الدَّوَاهِي جَائِحَةٌ عَقَبَهَا جَفَارُ

(الحثی، همان: 166)

ترجمه ی ابیات: « ساکنان قصر غمدان برای دفع حوادث روزگار، مال و ثروتی انباشتند. و در نهایت، در صبحگاهان بلا و مصیبتی بزرگ بر ایشان نازل گشت و خرابی و ویرانی برجای گذاشت.»

قصر ریمان

قصر ریمان یکی از قدیمی ترین قصرهای یمن در ظفار بود که پادشاهان و اشراف در آن دفن می شدند. دیوارهای این قصر مدور و دریچه دار بودند که نور خورشید از داخل این دریچه ها به داخل قصر می تابید. قصر ریمان مورد هجوم ایرانیان و سیاه پوستان حبشه واقع شد، دروازه های آن ویران گشت و کنگره هایش فرو ریخت و در نهایت، تمامی آن با خاک یکسان شد. (محمد حسین، بی تا: 288)

اعشی ویرانی این قصر را اینگونه تصویر می کند:

يَا مَنْ يَرَى رِيْمَانَ أُمَّ سَيِّ خَاوِيَاً خَرَبًا كِعَابُهُ
 أَمْسَى الثَّعَالِبُ أَهْلُهُ بَعْدَ الَّذِينَ هُمْ مَابُهُ
 مِنْ سُوْقَةٍ حَكِيمٍ وَ مِنْ مَلِكٍ يُعَدُّ لَهُ ثَوَابُهُ
 بَكَرَتْ عَلَيْهِ الْفُرْسُ بَعْدَ الْحُبْشِ حَتَّى هُدَّ بَابُهُ
 فَتَرَاهُ مَهْدُومَ الْأَعَا لِي وَ هُوَ مَسْحُولٌ ثَرَابُهُ
 وَ لَقَدْ أَرَاهُ بِغِبْطَةٍ فِي الْعَيْشِ مُخْضَرًّا جَنَابُهُ
 فَخَوَى وَ مَا ذِي شَبَا بِي دَائِمًا أَبَدًا شَبَابُهُ

(الحتی، 2004م: 63)

ترجمه ی ابیات: «ای کسی که کاخ ریمان را در حالی که اتاق های آن فرو ریخته و ویران شده است می بینی. این قصر بعد از اینکه ساکنانش در آن اقامت داشتند، پناهگاه حیوانات و وحوش شده است. این قصر اقامتگاه رعیتی سالخورده و پادشاهی که امید پاداش از وی می رفت، بود. ایرانیان بعد از سیاه پوستان حبشه بر این قصر هجوم بردند تا اینکه دروازه هایش فرو ریخت و ویران شد. و آن را در حالی که پایه هایش ویران شده و خاک هایش فرو ریخته می بینی. این قصر را در آسایش و امنیت و رفاه می دیدم. در حالی که هم اکنون ویران گشته و (باید بدانی که) شخص جوان پیوسته جوان نخواهد ماند.»

جنگ ها

جنگ ها نیز از دیگر سنت ها و میراث های تاریخی است که اخبار آنها با ساختارها و اجزای اجتماعی مختلف خود میراثی برآمده از وجدان و باطن جاهلی است، همچنین مشتمل بر خلاصه ی فرهنگ اولیه ی عرب، آمیخته با اسطوره ها و افسانه هایی است که آثار و نشانه های شخصیت های اساطیری نابود شده و مملکت ها و سرزمین های محو و ویران شده را در خود دارد. این جنگ ها و کشمکش ها در میان اقوام اعراب و یا در بین عرب ها و سایر ملت ها در گرفته است که ناقلان اخبار نیز با استفاده از اشعار این دوره آنها را نقل کرده اند، تا جایی که داستان های بوجود آمده در مورد این جنگ ها در نزد مورخان و ناقلان اخبار با خود رویدادهای به وقوع پیوسته ی آنها تطابق کامل دارند و شعر اعشی می تواند به عنوان سندی معتبر، بیانگر بعضی از آنها باشد.

جنگ ذوقار

ذوقار، نقطه ی آبی میان کوفه و واسط است، و نبردی که میان یک دسته از سپاه ایران و مجموعه ای از قبایل عربی رخ داد، به «یوم ذی قار» شهرت دارد. در این جنگ نخست سواران ایرانی به اعراب تاختند سپس اعراب دست از جان شسته و به یک باره بر ایرانیان حمله بردند. تا آنکه تشنگی بر ایرانیان چیره شد و میل به نوشیدن آب بر آنان غلبه کرد پس اعراب حمله ی

خود را شدیدتر کردند و گروه آنان را پراکنده کردند و در نهایت توانستند ایرانیان را در این جنگ شکست دهند. (آذرنوش، 1376هـ: 107-108؛ الحوت، 1390م: 321)

اعشى پیروزی اعراب و قهرمانی آنها را در این جنگ با فخر و مباحات اینگونه به نظم می کشد:

وَ جُنْدُ كِسْرَى عِدَاةَ الْجِنِّ صَبَّحَهُمْ مِمَّا كَتَائِبُ تُرْجَى الْمَوْتِ فَأَنْصَرَفُوا
جَحَاجِحُ وَ بَنُو مُلْكِ غَطَارِفَةَ مِنْ الْأَعَاجِمِ فِي آذَانِهَا النُّطْفُ
إِذَا أَمَالُوا إِلَى النَّشَابِ أَيْدِيهِمْ مَلْنَا بِيضٍ فَظَلَّ الْهَامُ يُخْتَفُ
وَ خَيْلٌ بَكْرٍ فَمَا تَنَفَّكَ تَطْحَنُهُمْ حَتَّى تَوَلَّوْا وَ كَادَ الْيَوْمُ يَنْتَصِفُ
لَوْ أَنَّ كُلَّ مَعَدٍّ كَانَ شَارِكَنَا فِي يَوْمِ ذِي قَارٍ مَا أَخْطَاهُمُ الشَّرَفُ

(الحتی، 2004م: 210)

ترجمه ی ابیات: «صبح روز «الحنو» لشکریان ما بر سپاه کسری تاختند در حالی که آنها را قتل عام می کردند و در نهایت (ساسانیان) از میدان جنگ گریختند. سپاه ایران را بزرگان و اشراف زادگان تشکیل می داد که در گوش هایشان مروارید و جواهر آلات آویخته بودند. و هنگامی که به تیر و کمان ها دست بردند، ما نیز به شمشیر ها متوسل شدیم، در حالی که سرهایشان از تن جدا می شد. و اسب های قبیله ی بکر سرهای آنان را در زیر سم هایشان آسیاب می کرد تا اینکه با نیمه شدن روز، آنان پشت کرده و گریختند و اگر تمام قبیله ی معد در این جنگ (ذوقار) با ما متحد می گشتند، شرافت و عزت آنها ذلت نمی پذیرفت.»

«یوم الحنو» یکی از روزهای جنگ ذوقار است.

شاعر در بیتی دیگری قیس بن مسعود شیبانی را که به خدمت کسری در آمده بود، مورد ملامت و سرزنش قرار می دهد که چرا وی از برادران خود در این جنگ روی گردانده و به کسری پیوسته است. او می گوید:

تَرَكَتَهُمْ جَهْلًا وَ كُنْتَ عَمِيدَهُمْ فَلَا يَبْلُغُنِي عَنْكَ مَا أَنْتَ فَاعِلٌ

(الحتی، 2004م: 277)

ترجمه ی بیت: «قوم خویش را در این جنگ از روی جهل و سفاهت رها کردی، در حالی که فرمانده ی آنان بودی و هیچ اخباری از اعمال و کردارت نشنیدیم.»

جنگ اواره

از دیگر جنگ هایی که اعی در یکی از قصایدش به آن اشاره کرده جنگ اواره است. این جنگ میان منذر بن امریء القیس و بکر بن وائل روی داد و سبب وقوعش این بود که «سلمة بن حارث، از قبیله ی تغلب رانده شد و به قبیله ی بکر بن وائل پناه برد. فرزندان قبیله ی بکر پیرامون او حلقه زدند و به فرمان او در آمدند و گفتند که هیچ کس جز او نمی تواند بر آنها فرمانروایی کند. سپس منذر افرادی را به نزد این قبیله فرستاد و از آنان خواست تا به فرمان وی در آیند. آنان تن به خواسته ی او ندادند، منذر خشمگین شد و سوگند خورد به زودی به سوی آنها لشکرکشی کند و اگر پیروز شد، افراد بسیاری از این قبیله را بر بالای کوه اواره بکشد تا خونشان به دامنه ی کوه برسد. سپس وی با سپاهیانیش به سرکوبی آنها شتافت. در کوه مذکور درگیری سختی میان این دو گروه در گرفت که با شکست قبیله ی بکر و به اسارت رفتن یزید بن شرحبیل کندی پایان یافت که در نهایت یزید به فرمان منذر کشته شد. در این جنگ افراد بسیاری کشته شدند و همچنین تعداد زیادی به اسارت منذر درآمدند. منذر دستور داد تا سر آنان را از تن جدا سازند. او همچنان دستور داد که زنان قبیله ی بکر را زنده بسوزانند، ولی در نهایت مردی از خاندان قیس بن ثعلبه، که در دربار منذر خدمت می کرد و پای وساطت در میان گذاشت و خواستار آزاد کردن اسیران بکر بن وائل شد و منذر درخواست وی را پذیرفت و آن اسیران را آزاد ساخت.» (ابن اثیر، 1384هـ، ج 2: 644)

اعشى به شفاعتى كه آن مرد قيسى در نزد منذر براى قبيله ى بكر كرده بود، افتخار كرده و مى گويد:

وَ مِنَّا الَّذِى اَعْطَاهُ فِى الْجَمْعِ رَبُّهُ عَلَى فَاقَةٍ وَ لِلْمُلُوكِ هِبَاتُهَا

سبایا بنى شیبان يوم اواره على النار اذ تجلى له فتياؤها

(الحتى، 2004م: 80)

ترجمه ى ابیات: « آن شخص نیازمندی كه خداوندش در میان گروه بر او بخشایش كرد، از ماست، چرا كه پادشاهان همواره مى بخشند. و آن شخص در نزد منذر ماء سماء در روز «اواره» براى دخترانى كه در آستانه سوزانده شدن و مرگ بودند، شفاعت كرد.»

مسافرت هاى متعدد اعشى به شام، عراق، حيره، يمن، حجاز و طائف، (حسين، 1981م، ج: 1: 240) اين زمينه اى را فراهم ساخت تا وى به شناخت كاملى از آداب و رسوم و تمدن و فرهنگ هاى تاريخى اسطوره اى و دينى ساير ملل نيز دست يابد و منظومه ى شعري خویش را از آنها لبريز سازد و همچنين تاثير پذيرى از اين محيط ها و آداب و رسوم مختلف و متباين باعث شد تا شعر او از بدويت خشن دور باشد و او را از ساير شاعران جاهلى متمايز گرداند.

التنوجى در اين باره مى نويسد: از فوايد مهمى كه در طول اين مسافرت ها براى اعشى حاصل شد، اين بود كه او از فرهنگ و تمدنهاى مختلف آگاهى يافت و با بزرگان و شاعران و حكيمان آشنا شد و از دانش و اخبار آنها و گذشتگانشان چيزهاى زيادى آموخت. او از محيط حجاز بهترين نمونه ى شعر اصيل عربى و لفظ روان و خالى از هرگونه تكلف را به كار گرفت و از حضرالموت و يمن كسب مال و رسيدن به شهرت و رفاه و آرامش در زندگى را آموخت. در حيره و جنوب عراق، شعر او از تمدن و فرهنگ ايرانيان و مناذره و عباديون النصارى تاثير پذيرفت و در شام از طبيعت سرسبز و تمدن عربى-رومى بهره مند گشت. (التنوجى، بى تا: 56-

(57)

نتيجه گيرى:

-سنت با همه ی مضامین و مفاهیم خود، همان فرهنگ و یا عناصر فرهنگی است که یک نسل آن را از نسل های گذشته به ارث می برد.

-سنت های فرهنگی اعراب جاهلی آمیزه ای از باورهای دینی، تاریخ، اساطیر، خرافات و داستانهاست که شاعر تمامی انواع و مولفه های آن را در شعر به منظور بیان افکار و نوع نگاه خویش و همچنین ارائه تصویر زندگی شخصی و گروهی زمان خود به کار می گیرد.

-اعشی با تاثیر پذیری از مهمترین منابع سنت های فرهنگی قدیم جاهلی متشکل از دین، تاریخ، باورها، اساطیر و آداب و رسوم، تصاویر شعری خویش را بنیان نهاده است.

- اعشی در اشعارش به برخی ادیان و گونه های پرستش و اعتقادات کهن اشاره کرده است و از آنجا که باورهای به تصویر کشیده شده ی مردم دوره ی جاهلی آمیزه ای از خدا پرستی، بت پرستی، مسیحیت و یهودیت است، دین یکی از تاثیر گذارترین پدیده در سنت های شعری جاهلی است که آثار آن نیز در شعر اعشی وارد گشته است.

-شعر اعشی با تکیه بر سنت های فرهنگی مشتمل بر رویدادها و وقایع و فرهنگ ها و اساطیر و جنگ ها، صادقانه ترین تصویرها از میراث ملت عرب و دوره ی جاهلی ارائه می دهد.

-انعکاس تصویر زندگی دینی، تاریخی، اسطوره ای و آداب و رسوم دوره ی جاهلی در شعر اعشی بیانگر فرهنگ و شناخت وی نسبت به محیط ها و جوامع و رویدادها و داستانهاست. و بازتاب این تصاویر با تکیه بر سنت ها رابطه ای میان اساطیر، تاریخ، دین و فرهنگ اعراب و سایر ملت ها ایجاد کرده است.

-آگاهی اعشی از سنت های شعری و فرهنگ تاریخی و اطلاع وی از اساطیر مردمان از بین رفته و نسل های گذشته و همچنین مسافرت های او به جوامع و محیط های مختلف از جمله عواملی هستند که شاعر را در به کار گیری رویدادهای تاریخی و داستان های اساطیری و خرافی و قصه های ملت های پیشین و اخبار پادشاهان و بزرگان و شخصیت های تاریخی و اساطیری، مساعدت کرده است.

-مسافرت های اعشى به شهرها و جوامع مختلف و تاثیر پذیری از این محیط ها و سنت های فرهنگی مختلف و متباین موجود در آنها باعث شده تا شعر او از بدویت خشن دور باشد و او را از سایر شاعران جاهلی متمایز گرداند.

فهرست منابع

منابع عربی

الف: کتابها

ابن منظور، أبو الفضل جمال الدين محمد بن مكرم.(بی تا). «لسان العرب»، بیروت: دار الكتاب العلمية.

ابوسولیم، انور.(1987م). «دراسات فی الشعر الجاهلی»، بیروت: دار الجیل، ط 1

-----.(1991م). «مظاهر من الحضارة والمعتقد في الشعر الجاهلی»، عمان: دار عمار.

إسماعیل، عز الدين.(1971م). «المكونات الأولى للثقافة العربية»، بغداد: منشورات وزارة الإعلام

الإصفهانی، علی بن الحسین.(1995). «الأغاني»، تحقیق: عبد علی مهنا و سمیر جابر، بیروت: دار الفكر، ط 3.

الأعشى.(بی تا). «دیوان الأعشى الكبير»، شرح و تعليق: د. محمد حسین، بی جا: مكتبة الآداب بالجمامیز، المطبعة النموذجية.

التنوجی، محمد.(بی تا). «الأعشى شاعر المجون و الخمر»، جامعة حلب: الشركة المتحدة للتوزيع.

الجابری، محمد.(1991م). «التراث و الحدائثة»، بیروت: مركز دراسات الوحدة العربية، ط 1.

الجاحظ، ابو عثمان بن بحر.(1992م). « الحيوان »، 7 مجلد، تحقيق: عبد السلام محمد هارون، بيروت: دار الجيل.

الحثي، حنّا نصر.(2004م). « شرح ديوان الأعشى الكبير »، بيروت: دار الكتاب العربي.

حسين، طه.(1981). « من تاريخ الادب العربي »، العصر الجاهلي و العصر الإسلامي، المجلد الاول، بيروت-لبنان: دار العلم للملايين، الطبعة الرابعة، أيلول.

الحموي، شهاب الدين أبو عبد الله.(1990م). « معجم البلدان »، تحقيق: فريد عبد العزيز الجندي، بيروت-لبنان: دار الكتب العلمية، ط1.

دغيم، سميح.(1995م). « أديان و معتقدات العرب قبل إسلام »، موسوعة الأديان السماوية و الوضعية، بيروت: دار الفكر اللبناني، ط1.

زكي، احمد كمال.(1967). « الاساطير »، القاهرة، دار الكتاب العربي.

سالم، عبدالعزيز (بى تا). « دراسات فى تاريخ العرب قبل الإسلام »، الإسكندرية: مؤسسة شباب الجامعة.

الشورى، مصطفى.(1996). « الشعر الجاهلى تفسير أسطورى »، مصر: الشركة العالمية للنشر، ط1.

ضيف، شوقى.(2011م). « تاريخ الادب العربي »، العصر الجاهلى، ج1، مصر: دار المعارف، الطبعة الثلاثون

عبد النور، جبور.(1979م). « المعجم الأدبى »، بيروت: دار العلم للملايين، ط1.

على، جواد.(1970م). « المفصل فى تاريخ العرب قبل الإسلام »، بيروت: دار العلم للملايين، ط1.

القيسي، نوري حمودي. (1970 م). « الطبيعة في الشعر الجاهلي »، بيروت: دار الإرشاد للطباعة والنشر، ط1.

المسعودي، علي بن الحسين. (1983 م). « مروج الذهب و معادن الجواهر »، تحقيق: محي الدين عبد الحميد، القاهرة: دار الرجاء.

الميداني، ابو الفضل النيسابوري. (بي تا). « مجمع الأمثال »، حققه: محمد محي الدين عبد الحميد، بيروت-لبنان: دار المعرفة.

النويري، شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب. (733هـ). « نهاية الأرب في فنون الأدب »، السفر الأول، المؤسسة المصرية، وزارة الثقافة و الإرشاد القومي.

وهبة، مجدي. (1997م). « معجم مصطلحات الأدب »، بيروت: مكتبة لبنان.

ب: مقالات

الديك، احسان. (1999م). « الهامة و الصدى، صدى الروح في الشعر الجاهلي »، مجلة جامعة النجاح، الاصدار 2، ص74-87

منابع فارسي

الف: كتابها

ابن أثير، عزّ الدين. (1383هـ). « تاريخ كامل »، برگردان: سيّد محمّد حسين روحاني، تهران: انتشارات اساطير، چاپ سوم.

الحوت، محمود سليم. (1390هـ). « باورها و اسطوره های عرب پيش از اسلام »، ترجمه و تحقيق: منيژه عبداللهي و حسين كياني، نشر علم، چاپ اول.

شميسا، سيروس. (1388هـ). « نقد ادبي »، تهران: نشر ميتر، چاپ سوم.

الضاوي، احمد عرفات.(1384هـ). «كارکرد سنت در شعر معاصر عرب»، ترجمه: دكتور حسن سيدي، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ اول، زمستان.

علاق، فاتح.(1388هـ). « مفهوم شعر از دیدگاه شاعران پیشگام عرب»، ترجمه: سيد حسين سيدي، دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ اول، بهار.

كاونديش، ريجارد.(1387هـ). « دايرة المعارف مصور اساطير و اديان مشهور جهان»، ترجمه: دكتور رقيه بهزادي، تهران: نشر علم، چاپ نخست.

ب مقالات:

آذرنوش، آذرتاش.(1376هـ). « ايران ساساني در ديوان اعشى»، مقالات و بررسی ها، دانشگاه تهران، دانشکده الهيات، دفتر 62، زمستان، ص 105-115

زرياب خويي، عباس.(1356هـ). « افسانه فتح الحضر در منابع عربي و شاهنامه»، يگما، شماره يازدهم، سال س ام، بهمن ماه، ص 641-653

Inspiring from the cultural Inherited in poem of al.Asha

By: javad salehie

Dr.abdeali faizullah zadeh

Abstract:

Inherited with cultural characteristic is an inspirational phenomenon that poet with applying it, shows personal or group thoughts and strengthens the experience, images and poetry nobility using it.

Inductive study of cultural Inherited in poetical works of al-Asha, including ancient stories and myths, beliefs and faiths and ceremonies and ignorant -primitive poetries indicates the power of poet in applying them

and also, suggests aspects of thoughts, faiths and customs of ignorant period and its examination can create relationship between religions, myths and history with Arabs and other nations.

Poet's awareness of the concepts and ideas is the product of his relation and intercourse with other nations and his travels to different societies and environments.

Keywords: pre Islamic poem, al.Asha, cultural Inherited, pre Islamic period.